

# باسمه تعالی

«درآمدی بر ترابط عدالت اجتماعی و مدیریت دولتی»

محمدصادق ترابزاده جهرمی<sup>۱</sup>

علیرضا سجادیه<sup>۲</sup>

## چکیده:

عدالت اجتماعی به عنوان یک ارزش، در ساختارها، نهادها، رفتارها و همه عناصر اجتماعی وارد شده و آنها را متأثر از خود می‌سازد. نوع نگاهی که به مفهوم عدالت اجتماعی اخذ می‌شود می‌تواند ظهور بیرونی متفاوتی را رقم بزند. فهم این مساله که چه مفهومی از عدالت باید در ساختارها و نهادهای اجتماعی جاری و ساری شود، نیازمند آن است که اولاً اهمیت آن فهم شود و در گام دوم حوزه مطالعاتی ویژه ای برای بررسی ابعاد آن اختصاص یابد. مدیریت دولتی به عنوان رشته‌ای که اداره امور حکومت را موضوع اصلی خود می‌داند، ناگزیر از تعامل با مساله عدالت است. بنابراین لازم است که مساله عدالت در این رشته مطالعاتی نیز به صورت خاص پیگیری شده و اثرات آن بررسی گردد.

در این مقاله ضمن بررسی اهمیت جایگاه عدالت در مدیریت دولتی، به تبیین اجمالی از مفهوم عدالت پرداخته و سپس تاثیر نظریه های عدالت در مطالعات فعلی مدیریت دولتی خصوصاً پارادایم اداره امور دولتی نوین و نیز جایگاه عدالت در آموزش مدیریت دولتی مطمح نظر خواهد بود.

## واژگان کلیدی:

نظریه عدالت، رالز، فردریکسون، اداره امور عمومی نوین، آموزش مدیریت دولتی.

Theory of Justice, Rawls, Frederickson, New Public Administration, Public Administration Education.

## مقدمه:

تشکیل جوامع به زمان حضور انسان بر روی کره خاکی برمی‌گردد. جامعه‌ای که با حرکت تدریجی و تکاملی خود ساختارها و نهادهای مختلف و متفاوتی را برای بقا و دوام خود خلق و تحقق داد. پیچیدگی روابط انسانی از یک سو و گسترش نیازهای فردی و مدنی از سوی دیگر لزوم تشکیل حکومت‌ها یا دولت‌هایی متشکل از عناصر و مولفه‌های سیستماتیک را باعث شد. ساختارهایی که با رشد علوم مختلف درصدد رفع نیازها و تراحمات انسانی بودند.

در این بین ارزش‌ها و هنجارهای مختلف اجتماعی چه بصورت حکومتی و چه بصورت نهادی در میان مردم و ساختارها وجود داشته و مبنای درستی اندیشه‌ها، اعمال، ارتباطات و فعالیت‌های مختلف را تعیین می‌نمودند. هریک از آن‌ها وابسته به بخشی از سیستم‌های حکومتی بوده و بر عرصه‌ای از آن حاکمیت و نظارت داشتند. ارزشهایی چون آزادی، برابری، حفظ کرامت انسانی، عدالت و.. از این جمله بودند.

با حرکت سریع حکومت‌ها در جهت خواست‌ها و نیازهای بشری، عرصه‌ی جدیدی از علوم شکل گرفت که به علوم انسانی یا علم الاجتماع شهره‌اند. این علوم به بررسی روابط و تعاملات انسانی و ساختاری پرداخته و ضمن توصیف آن‌ها درصدد تجویز راه‌حلی برای رفع تعارضات و مشکلات احتمالی می‌باشند.

شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی از قبیل جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست، مدیریت و.. هریک به بخشی از حوزه‌های دولت احاطه داشته‌اند. با ظهور مشکلات جدید و حکومت‌های ناکارآمد پرسش‌هایی جدی در رابطه به نحوه و شکل حکومت‌ها و راه‌های بهبود فعالیت‌های آنان در ذهن اندیشمندان شکل گرفت. این پرسش‌ها منجر به تولید ادبیات و ظهور عرصه‌ی جدید از علم در حوزه‌ی علوم اجتماعی شد. عرصه‌ای که با بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و محصولات رشته‌های مختلف این حوزه توانست اصول و نظریه‌های خود را در قالب رشته‌ای به نام «مدیریت دولتی» ارائه نماید.

در مورد ارزش‌های حاکم بر رشته مدیریت دولتی نظرات مختلف و متباینی بیان شده است اما با وجود این اختلافات عدالت همواره جزء ارکان مهم این رشته محسوب شده و نقشی عمده در سیر تحولاتی پارادایمی در این حوزه ایفا نموده است. هدف این نوشتار بررسی رابطه‌ی عدالت و مدیریت دولتی به مثابه موضوع یا به منزله‌ی یک رشته است. ترابط مفهومی و موضوعی این دو مقوله، لزوم تحقیق و تدقیق بیشتر اندیشمندان حوزه‌های مختلف را بیش از پیش نشان خواهد داد. پژوهش‌هایی که می‌توانند عرصه‌های جدیدی بر روی رشته‌ی مدیریت دولتی و عناصر سازنده‌ی آن ایفا نمایند.

در ادامه مقاله ضمن معرفی و بررسی تعاریف مختلف از عدالت به ارتباط دو مفهوم مدیریت دولتی و عدالت پرداخته شده و سپس نظریه رالز به مثابه پایه‌ی دیدگاه‌های جدید در عرصه‌ی مدیریت دولتی مورد بحث قرار گرفته است.

## نظریه های عدالت:

این دسته از نظریه ها در حوزه چیستی و مفهوم عدالت قرار گرفته و به بحث در مورد ماهیت پدیده عدالت به عنوان مفهومی پیچیده و گسترده می پردازند. نکته قابل توجه در این نظریه ها افزایش حجم فعالیت های غربی بر تلاش های اسلامی است که بیانگر توجه ویژه محققان غربی به عدالت و شاخص های سنجش آن می باشد. البته ناگفته نماند غفلت محققان اسلامی و ترجیح به ترجمه به جای تحقیق مدققانه در این حوزه از نقاط ضعف آنان محسوب می شود.

در یک بیان اجمالی باید گفت که عدالت بطور کلی به چند مفهوم تعریف شده است. عدالت به مثابه مساوات، عدالت به مثابه توازن، عدالت به مثابه استحقاق، عدالت به مثابه اعطای حق و... در ادامه به هریک از این تعریف اشاره مختصری خواهد رفت. لازم به ذکر است که نظریه فیلسوف مشهور عدالت، جان رالز، در بخش چهارم نوشته به طور مفصل ارائه و بررسی خواهد شد.

### ۱- عدالت به مثابه مساوات

یکی از تعاریف ارائه شده از عدالت، مساوات است. عدالت در اینجا به معنی عدم تبعیض قائل شدن بین افراد و همه را به یک چشم دیدن است. طبق این تعریف بین عدل و مساوات هیچ تفاوتی نیست. ماده عدل در آیه- ی «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء<sup>۱</sup>» به همین معنی است. (توسلی، ۱۳۷۵: ۱۱۱)

تساوی طلبی اندیشه ای است که از گذشته های دور نزد متفکران وجود داشته است. بطور معمول این تعریف، مورد نظر مساوات طلبان که شعار عدالت را سرلوحه خود قرار می دادند، بوده است. این اندیشه به نوعی ساده-ترین و ابتدایی ترین برداشت از عدالت است. (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۶) یکی از مشهورترین اندیشمندان این دیدگاه ارسطو است. او در کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس که درباره عدالت است، مقصود خود از عدالت را چیزی می داند که قانونی، منصفانه، یکسان و مساوی باشد. ارسطو همانند افلاطون عدالت را فضیلتی اخلاقی دانسته و عدالت فردی و اجتماعی را مستلزم یکدیگر می داند. از منظر او عدالت مانند دیگر فضائل اخلاقی به معنای حد وسط بین دو حد افراط و تفریط است. در این تفسیر، عدالت به عنوان حد وسطی لحاظ می شود که بین دو نوع نابرابری قرار دارد: حد فاصل بین بیش از اندازه درست و کمتر از اندازه درست. (خزائی، ۱۳۸۱: ۷۴)

شهید مطهری بعد از ذکر معنای مساوات برای عدالت، این نکته را تذکر می دهند که «مقتضای عدالت، نفی تبعیض ها و تفاوت های نابجاست.» نکته دیگر این است که اگر این مساوات را تنها به معنای برابری در زمینه حقوق و استحقاق ها و شایستگی ها بدانیم این دیدگاه منطبق بر نظریه اعطای حق از عدالت و یا ایده شایستگی در مورد عدالت است. با این بیان تعریف تازه ای برای عدالت ارائه نشده است اما می توان گفت اصل اولی در

این نظریه، تساوی است. بنابراین از هیچ رو تبعیضی مرجح نیست مگر اینکه دلیلی موجه برای این امر بر خلاف اصل اولی ارائه گردد. (مثال: استحقاق های اکتسابی حاصل از فعالیتهای فردی) (توسلی، ۱۳۷۵: ۱۱۱-۱۱۲)

## ۲- عدالت به مثابه توازن

مجموعه واژه‌هایی چون مانند توازن، تعادل، اعتدال، استواء، استقامت، تناسب و ... در مقام تعریف عدالت زیاد استفاده می‌شوند. این کلمات در حقیقت برای بیان معانی متنوع از وضعیت تکوینی اشیاء در مقایسه با یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند اما ما در محاورات مربوط به حوزه امور ارزشی و اعتباری نیز از آنها استفاده می‌کنیم. در این جا ۴ معنا در حوزه کاربرد حقیقی این واژه‌ها بیان خواهد شد:

- گاهی از عدل بودن، هم‌وزنی و مساوی بودن و تسویه منظور است که این معنا با ایده مساوات و عدم تبعیض در بحث عدالت مناسبت دارد.

- در مواقعی رابطه تناسب و هماهنگی و سازگاری دو شیء مراد است که با ایده‌ی شایستگی و استحقاق در بحث عدالت مناسبت دارد.

- گاهی نیز منظور از اعتدال همان حد وسط میان افراط و تفریط مراد است که با ایده رفتار بایسته یا وضع بایسته مناسبت دارد.

- گاهی هم توازن به معنای هماهنگی و یک‌دستی کلیت یک مجموعه مقصود است که این امر در سایه غایات و اهداف آن مجموعه قرار می‌گیرد. (توسلی، ۱۳۷۵: ۱۴۱-۱۴۲) این معنا از عدالت در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

استاد مطهری در رابطه با این تعریف از عدالت می‌گویند: «اگر مجموعه‌ای دارای ابعاد و اجزاء مختلفی باشد و هدف خاصی نیز از آن مد نظر باشد باید شرایط معینی در آن از حیث مقدار لازم هر جزء و از لحاظ کیفیت ارتباط اجزا با یکدیگر رعایت شود و تنها در این صورت آن مجموعه می‌تواند باقی مانده و کارکرد مطلوب خود را ایفا نماید. از جهت تعادل اجتماعی، آنچه ضروری است، این است که میزان احتیاجات در نظر گرفته‌شده و متناسب با آن احتیاجات، بودجه و نیرو مصرف گردد.» (مطهری، ۱۳۷۶: ۵۹) در این ساحت، استاد عدالت را به معنای «توازن میان اجزاء و عناصر یک کل یا پدیده» لحاظ نموده‌اند.

## ۳- عدالت به مثابه اعطای حق

یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین تعاریف پیرامون عدالت، معنای اعطای حق به ذی‌حق است. برای توضیح تفصیلی‌تر راجع به این تعریف لازم است عناصر این تعریف تبیین و روشن گردند. دو عنصر مهم در این دیدگاه حق و ذی‌حق هستند.

مهمترین رکن عدالت حق است و تحقق یا عدم تحقق عدالت منوط به تشخیص حق و ذی‌حق و رسیدن حق به ذی‌حق است. هر موجودی دارای جایگاه وجودی ویژه با قابلیت‌ها و ظرفیت‌های مناسب است که از آن قابلیت‌ها به حق، تعبیر می‌شود و بنابراین مشروعیت حق تابع قراردادهای اجتماعی و قوانین وضعی نیست و یگانه عامل شناسایی و تشخیص این حقوق «عقل معصوم» از خطا و «وحی معصوم» از لغزش است. همزمان با تأکید بر هر حقی، تصدیق بر تعهدی در برابر آن نیز می‌باشد؛ رابطه حق و تکلیف (لطیفی، ۱۳۸۴: ۸۳).

بنابر توصیفات فوق می‌توان حق را بدین رو تعریف نمود: ثبوت اعتبار یک امتیاز یا ارفاق برای شخص است به گونه‌ای که زمام آن به او سپرده شود و مستلزم وظایف الزامی برعهده دیگران در برابر فرد صاحب حق است (توسلی، ۱۳۸۵: ۲).

استاد مطهری حق را سزاواری فرد به یک شیء می‌داند و آن را نیز بر دو نوع تکوینی و تشریحی تقسیم می‌کند:

حق یعنی ثابت و سزاوار، و ما دو نوع ثبوت و سزاواری داریم: یک ثبوت و سزاواری تکوینی که عبارت است از رابطه‌ای واقعی بین شخص و شیء و عقل آن را در می‌یابد و یک ثبوت و سزاواری تشریحی که بر وفق آن وضع و جعل می‌شود.

در واقع مقصود از حق، امتیاز بالقوه‌ای است که برای فرد در نظر گرفته می‌شود و وی که بر اساس آن، صلاحیت استفاده از امور خاصی را می‌یابد. به بیان دیگر، حق نشان‌دهنده اولویتی است که فرد بر دیگران دارد. با این بیان، حق نوعی نصیب و امتیاز برای صاحب حق است که به سبب آن، یک سلسله بهره‌مندی‌ها را می‌یابد یا برخی ممنوعیت‌ها از او برداشته می‌شود (نصری، ۱۳۸۲: ۲۰۳).

#### ۴- عدالت به مثابه استحقاق

در نظریه عدالت نوزیک مالکیت استحقاق می‌آورد که ممکن است لزوماً این مالکیت از شایستگی نشأت نگیرد. نوزیک مبنای عدالت را بر اساس «نظریه تاریخی عدالت»، رعایت قوانین مالکیت دارایی‌ها می‌داند. استحقاق در این نگاه یعنی تملک اولیه دارایی‌ها و یا هر آنچه که در مسیر عادلانه انتقال یافته است. در نگاه وی موضوع عدالت در دارایی‌ها و استحقاق شامل سه مطلب عمده است:

۱. اصل عدالت در تملک: تملک نخستین داراییها، یعنی تصاحب چیزهای بیصاحب. البته این تملک نخستین دارایی ها باید مشروع باشد مثلا طبق نظر جان لاک تملک نخستین مشروع است مشروط به اینکه دارایی ها به حد کفایت و با همان خوبی برای دیگران باقی باشد.

۲. اصل عدالت در انتقال: چگونگی انتقال داراییها از شخصی به شخص دیگر یا محروم کردن خود از دارایی های شخصی و بیصاحب کردن دارایی خود.

نوزیک پس از بیان دو اصل فوق، چنین بیان می کند که این دو اصل به تنهایی موجب عدالت نیستند: چنین نیست که همه وضعیتهای واقعی بر طبق دو اصل عدالت در داراییها، یعنی بر طبق اصل عدالت در تملک و اصل عدالت در انتقال، پدید آمده باشند. مثلا بعضی از مردم اموال دیگران را بسرقت می برند یا ... . هیچیک از این کارها از انحاء مجاز گذر از یک وضعیت به وضعیت دیگر نیست. و پاره ای از اشخاص داراییهایی را از طرقی که اصل عدالت در تملک مجاز نمی شمرد به دست می آورند. «اگر بیعدالتیهای گذشته داراییهای کنونی را به انحاء مختلف، که پاره ای قابل تشخیص اند و پاره ای نه، شکل داده اند، اکنون برای اصلاح این بیعدالتیها چه باید کرد(اگر اصلا کاری باید کرد)؟»

او این فرض را که هر چه با اقدامات عادلانه از وضعیتی عادلانه ناشی شود خود عادلانه است را باطل می کند. به همین دلیل وی اصل سومی را هم اضافه می کند.

۳. اصل بی عدالتی در دارایی ها: طبق این اصل هر چه که از طریق دو اصل فوق تملک نشده باشد، غیر عادلانه است و باید به مالکش برگردد.

بنابراین:

۱. شخصی که دارایی ای را بر طبق اصل عدالت در تملک به دست آورد نسبت به آن دارایی ذی حق است .
۲. شخصی که دارایی ای را بر طبق اصل عدالت در انتقال، از شخص دیگری که نسبت به آن دارایی ذی حق است، دریافت کند، نسبت به آن دارایی ذی حق است .
۳. هیچ کس نسبت به دارایی ای ذی حق نیست مگر از طریق اعمال(مکرر) فقره های ۱ و ۲.

بر همین اساس می توان توزیع عادلانه و عدالت اجتماعی را چنین تعریف کرد که :

دارایی های یک شخص عادلانه اند اگر اصول عدالت در تملک و انتقال، یا اصل اصلاح بی عدالتی(که دو اصل اول آن را تعیین می کنند)، او را نسبت به آن داراییها ذی حق کرده باشند. اگر داراییهای همه اشخاص عادلانه باشند، آنگاه کل مجموعه(توزیع) داراییها عادلانه اند.

**رابطه عدالت و مدیریت دولتی:**

حکومت یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است که شکل‌های نخستین آن با پیدایش اولین جوامع انسانی پدیدار گشته‌اند و انسان‌ها فراخور سیر تکامل آرا و اندیشه‌های خود و مطابق با فطرت مدنی‌الطبع خویش، اشکال متنوعی از آن را شکل داده و تجربه نموده‌اند. (پورعزت ۲، ۱۳۸۷: ۴۱۳)

با شکل‌گیری آن‌ها، بحث تنظیم روابط بین عناصر شکل‌دهنده نهادها مطرح شده و با توسعه جوامع، لزوم وجود و اجرای نقش‌هایی چون قانون‌گذاری، اجرای قانون و قضاوت میان اعضای یک جامعه مورد تاکید قرار گرفت. در این شرایط تحقق عدالت به مثابه عامل تقویت‌کننده روابط اجتماعی مطرح نظر قرار می‌گیرد. مفهومی که پایه مشروعیت سایر فعالیت‌های حاکمیتی و روابط انسانی است. از این‌رو نیاز به عدالت اجتماعی به تناسب سطح بلوغ و رشد جوامع در شکل نیازهایی چون دسترسی برابر به امنیت، رفاه و آگاهی نمایان می‌شود. (پورعزت ۲، ۱۳۸۲: ۱۹۲).

با رشد جمعیت، گسترش تبلیغات و تولیدات صنعتی خواسته‌های بشری قالبی نامحدود به خود گرفته و در برابر منابع محدود قرار گرفت. این امر منجر به تقابل نیروهای اجتماعی مختلف برای حداکثر سازی منافع شخصی شده و در این میان دولت به مثابه عمده‌ترین نهاد خط‌مشی‌گذار و اداره‌کننده جامعه نقشی موثر در اعمال و تحقق عدالت در بین گروه‌ها و افراد مختلف پیدا نمود. چرا که تحقق عدالت اجتماعی جوهره‌ی فعالیت‌های دولت-و به معنای دیگر حکومت- دانسته شده و ذات قوانین اجتماعی نیز مقید به تحقق آن فرض می‌شود.

اگر بپذیریم که حیات و قوام جامعه به استحکام مولفه‌ها و عناصر سازنده آن است، پس عدالت عامل بقا و حیات جامعه خواهد بود زیرا عدالت است که مردم را کنار یکدیگر منسج می‌سازد؛ در حالی که بی‌عدالتی آنان را متفرق کرده و بقای جامعه را مورد تهدید قرار می‌دهد. بنابراین حکومت به مثابه نماینده جامعه‌ای متشکل از افرادی با اهداف، سلیقه‌ها، خواسته‌ها، توانایی‌ها و قابلیت‌های گوناگون مسئول تحقق عدالت اجتماعی است. (پورعزت ۱، ۱۳۸۷: ۴۱۳)

آنچه رصد مباحث رایج درباره عدالت را برای مدیران دولتی ضروری می‌سازد، تاثیر عمیق این مباحث بر مکاتب این رشته‌ی علمی است تا جایی که می‌توان گفت شکل‌گیری رویکردهای مختلف به مدیریت دولتی تا میزان قابل توجهی تحت تاثیر دیدگاه‌ها و اجماع نظرات دانشمندان این حوزه علمی درباره مفاهیمی اساسی چون عدالت، آزادی و رفاه بوده است. به بیان دیگر آنچه در آرای مکاتب فلسفی مختلف پیرامون ماهیت عدالت و وظایف حکومت درباره تحقق و سنجش آن بیان شده است به آرامی و روشنی در مجادلات صاحب‌نظران مدیریت دولتی نیز ظاهر شده و منجر به شکل-گیری پارادایم‌ها یا شبه پارادایم‌ها در این حوزه گشته است. (پورعزت ۱، ۱۳۸۷: ۴۱۴)

نمونه بارز چنین اثراتی را در اندیشه‌های اقتصادی لیبرال‌ها در مقاطع زمانی مختلف جستجو نمود؛ اندیشه‌هایی که نقشی عمده در تعیین محدوده و وظایف دولت ایفا می‌نمود. لیبرال‌های قرن نوزدهم با تاکید بر اموری همچون مالکیت خصوصی، بازار آزاد، آزادی‌های مدنی و اقتصادی، نقش یگانه دولت لیبرالی را در حمایت و پاسداشت این حقوق و

آزادی‌ها خلاصه می‌کردند. در برابر، در اواخر قرن نوزدهم، موج دومی در بستر اندیشه هواداران لیبرالی پدید آمد و در قرن بیستم اقبال زیادی پیدا نمود. بر اساس این دیدگاه دولت لیبرالی باید به نوعی خود را با مباحثی چون فقر، بیکاری، مسکن، سلامت و بهداشت عمومی و نبود آموزش درگیر نموده و بازار آزاد را کنترل نماید (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۱۵) این دیدگاه‌ها معادل ظهور پارادایم‌های مشهور در حوزه‌ی مدیریت دولتی است. سردمداران این دو پارادایم به ترتیب ویلسون و فردریکسون هستند که پایه‌های اصلی دو پارادایم «کارایی» و «سیاسی» را بنا کردند. پورعزت در جدول زیر به مولفه‌های کلی این دو پارادایم اشاره کرده است:

پارادایم	کارایی	سیاسی
نوع دولت	مدیریت	حزبی
عقلانیت	اقتصادی	سیاسی
نهیضت مدیریت	مدیریت اداری	اداره امور عمومی نوین
رویکرد مدیریت	مدیریت	سیاسی
جوهره استراتژی	بازار محور	حزب محور
بنیان‌گذار	وودرو ویلسون	فردریکسون

اما ارتباط تنگاتنگ عدالت با مدیریت دولتی منحصر به مباحث و اندیشه‌های غربی نشده و در عرصه اسلامی نیز محل بحث و تبادل نظر بوده است.

زیباترین و نیک‌فرجام‌ترین گونه‌های حکومت در طول تاریخ بشری، توسط پیامبران الهی و اوصیای او محقق شده‌اند و تا حد زیادی بشر را با ویژگی‌های حکومت موعود و اشتیاق به آن آشنا ساختند (پورعزت ۲، ۱۳۸۷: ۱). در این مسیر حکمرانان با مشکلات و مصائب فراوانی روبرو گشته و پیچ و خم‌های مختلفی را پشت سر گذارده‌اند. مساله حکومت در اسلام با تاکید و غلظت بیشتری طرح شده و به تعبیر برخی صاحب‌نظران «بیت القصیده» یا «زیربنای تعلیمات انبیاء» است (دیباچی، ۱۳۸۷: ۱۶).

حقیقت آن است که در بررسی نقش انسان‌ها در پیشبرد مقاصد الهی باید به دو عنصر توجه نمود: یکی نقش پیامبران در برپایی حکومت دینی و دیگری هدف اساسی آنان در آماده ساختن و ترغیب مردم برای برپا کردن قسط یا عدالت اجتماعی که رکن همه دولت‌های موفق. مقصدی که در آیه شریفه سوره حدید به عنوان یکی از وظایف اصلی پیامبران معرفی شده است. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» این دو نقش و هدف از این آیه قابل استنباط است (دیباچی، ۱۳۸۷: ۱۶).



بر این اساس ایدئولوژی اسلامی که مبنای وظایف و محدوده اختیارات حکومت اسلامی می‌باشد مبتنی بر اصلی به نام عدالت است. اصلی که معیار مشروعیت و حقانیت حکومت از یک طرف و درستی روابط دولت با مردم در طرف دیگر است. از این رو ترابط دو عرصه‌ی مدیریت دولتی-به معنای غربی- و حکومت اسلامی با مفهوم عدالت امری انکارناپذیر و قطعی است. بنابراین لازم است در این جهت تحقیقات وسیع و هدفمندی برای کشف روابط و سویه‌ها و همچنین ارائه مدل‌ها و الگوهای مطلوب برای دستیابی به عدالت در عرصه‌های مختلف اجتماعی انجام گیرد.

### عدالت و رشته مدیریت دولتی:

در خصوص نسبت و رابطه عدالت اجتماعی و رشته مدیریت دولتی لاجرم باید به میزان تاثیر و تاثرات اندیشمندان این حوزه از مقوله عدالت اجتماعی پرداخت. ما بر آن نیستیم که هر آنچه را که به انحاء مختلف در باب عدالت بیان می‌شود را بیان کنیم بلکه بر آنیم تا خود مساله عدالت را به صورت مستقیم در دغدغه اندیشمندان مدیریت دولتی مطرح کنیم.

مطالعات عدالت در مدیریت بیشتر با محوریت تحقیقات عدالت سازمانی صورت گرفته است و در اکثر موارد ناظر به پدیده «درک و انتظار افراد از عدالت» بوده است تا خود مفهوم عدالت در سازمان. لذاست که بیشتر نظریه‌های عدالت در سازمان و مباحث مطرح شده در این حوزه به این مساله می‌پردازد که ما چگونه رضایت ناشی از ادراک افراد را نسبت به رعایت عدالت در سازمان تامین کنیم. درحالیکه به نظر می‌رسد می‌توان محورهای دیگری نیز برای عدالت در مدیریت برشمرد (توسلی، ۱۳۷۵: ۴۴-۴۹):

۱. عدالت ناظر به اصل وجود یک نهاد یا سازمان: در اینجا منظور از نهاد جدای از افراد نهادهایی مثل حکومت، آموزش و ... هستند. عادلانه بودن اصل وجود نهاد و نحوه تاسیس آن در کلیت نظام اجتماعی موضوع این محور است. برای این بررسی باید ابتدا جامع‌ه را به عنوان یک کل ملاحظه کرد.
۲. عدالت ناظر به کارکرد یک نهاد یا سازمان: فرایندها، ساختار، ... : در این محور عادلانه بودن کارکرد نهادهای مختلف اجتماعی و آثار آنها را که جدای از افراد هستند بررسی می‌کنیم.
۳. عدالت ناظر به روابط درونی و بیرونی سازمان
۴. عدالت ناظر به وضعیت نهایی توزیع: در این محور وضعیت را از این لحاظ که نتیجه فعل فرد به خصوصی است یا مسبب از نظام اجتماعی خاصی است مد نظر قرار نمی‌دهیم بلکه توزیع فعلی خیرات و مضرات و آنچه نصیب افراد شده است را به عنوان واقعیتهایی که قابل تغییر و اصلاح است ارزش سنجی می‌کنیم.

متأسفانه مساله عدالت اجتماعی با وجود اهمیت فوق العاده آن، چندان در رشته مدیریت دولتی هم به بحث گذاشته نشده است. مدیریت دولتی باید این‌گونه دیده شود: رشته‌ای که عدالت را تضمین می‌کند. این نگاه تاکنون بر فضای مدیریت دولتی حاکمیت چندانی نداشته است. شاخص‌های عدالت اجتماعی منجر به توجه خط‌مشی‌گذاران و ... بر

کیفیت عدالت اجتماعی در اجتماع می شود. این شاخص‌ها باید بخشی از چارچوب حکومت را تشکیل دهند. رابطه بین اداره عمومی نوین و عدالت اجتماعی بسیار قوی است چنان‌که شفریتز و راسل اداره عمومی نوین را این‌گونه بیان کرده‌اند: جنبش آکادمیک برای عدالت اجتماعی در عملکرد و تحویل خدمات عمومی؛ این پارادایم برای مدیر فعالیت که در جهت عدالت اجتماعی به سمت تغییر بوروکرات‌های سنتی بی‌طرف می‌رود (Wooldridge & Gooden, ۲۰۰۹: ۲۲۴). در واقع این مدیران دولتی هستند که به ایجاد یک جامعه عادلانه و منصفانه کمک می‌کنند. مدخل ورود عدالت به مدیریت دولتی در تاریخ ادبیات آن، همزمان با رشد این تفکر بود که دولت خوب، برای تک تک افراد خوب است و هر گونه جانبداری و بی‌انصافی نسبت به افراد، نامناسب و ناعادلانه است (Frederickson, ۲۰۰۵: ۳۱-۳۲).

در این بین مشهورترین آثار و نظرات در خصوص عدالت اجتماعی به جورج فردریکسون برمی‌گردد که خود او متأثر از نظریه عدالت رالز به طرح آراء خویش پرداخته است و به عبارتی بنیان اداره امور عمومی نوین<sup>۳</sup> بر این اساس قرار گرفته است. بنابراین بیشترین تمرکز ما در این قسمت مقاله، بر اداره امور عمومی نوین و نگاه فردریکسون است.

افرادی دیگر هم به ندرت به این مساله پرداخته‌اند. مثلاً روزنبلوم در نقد مقاله‌ای در خصوص عدالت وارد شده است و نویسندگان نیز در مقاله‌ای دیگر<sup>۴</sup> به نقد نقدهای وی پرداخته‌اند. نقدی که روزنبلوم وارد می‌کند این است که محور اصلی مدیریت، حاکمیت قانون است و باید از قانون تبعیت کرد و برای مدیران، اندیشیدن به عدالت اجتماعی معنایی ندارد چون نمی‌توانند کاری کنند. آنها تنها باید قانون را اجرا کنند نه چیز دیگری. پس عدالت اجتماعی محور نیست بلکه محور، قانون است. دومین نقد وی به تعریف نویسندگان از عدالت اجتماعی بوده است. وی تعریف آنها را «این همانی» توصیف کرده است. نویسندگان عدالت را به انصاف، عدالت و توزیع متناسب تعریف کرده‌اند و چهار شاخصه را برای اندازه‌گیری عدالت اجتماعی بیان داشته‌اند: انصاف رویه‌ای - دسترسی - کیفیت - خروجی. وی بیان می‌کند که نویسندگان عدالت اجتماعی را با تناسب خلط کرده‌اند و نسبت به فردی یا جمعی بودن عدالت بی‌توجه بوده‌اند (Svara & Brunet, ۲۰۰۵: ۲۵۳-۲۵۸). به نظر می‌رسد وی تعریف تناسب را نپذیرفته و نظرش در برابری و حمایت برابر است. در مجموع نظر وی در مدیریت دولتی، اجرای قانون است و اگر هم عدالتی تعریف شود، ناظر به برابری است.

هنری فایول در اصول عمومی مدیریت خود، برابری و تناسب را یکی از اصول چهارده‌گانه خود می‌داند (Frederickson, ۲۰۰۵: ۳۱). این مساله ناظر به ابعاد داخلی یک سازمان و متوجه انصاف در برخورد با کارکنان بود.

وولدریج و گوودن نیز ماهیت عدالت اجتماعی در مدیریت دولتی و خط‌مشی‌گذاری دولتی را چنین بیان کرده‌اند که این ماهیت، دو بُعد دارد: یکی ماهیت تجربی عدالت اجتماعی. دوم هم ماهیت هنجاری عدالت اجتماعی که متمرکز بر ساختار نهادهایی است که منجر به رفع بی‌عدالتی‌های اجتماعی می‌شوند. در بعد عملی، عدالت ناظر به بی‌طرفی در خصوص اقلیت‌ها و جنسیت و طبقه درآمدی است. اما ماهیت هنجاری عدالت در مدیریت دولتی ناظر به این است که چگونه بی‌عدالتی اجتماعی در حوزه‌ای خاص کاهش می‌یابد (Wooldridge & Gooden, ۲۰۰۹: ۲۲۵-۲۲۷). برای مثال

جانسون و بورگو<sup>۵</sup> (۲۰۰۹) در مقاله خود به بیان مساله عدالت هنجاری در حوزه نژادها، تنوع جمعیتی، جامعه چند فرهنگی و ... می‌پردازند.

بخشی از مباحث عدالت اجتماعی در مدیریت دولتی نیز به صورت نقد مدیریت دولتی نوین مطرح شده است. وارد کردن مدیریت بخش خصوصی به بخش دولتی، موجب بروز چالش‌هایی شده است که مهم‌ترین آن، افزایش نابرابری سیاسی است. ابتدا مشتری مداری مورد حمایت کارگزاران قرار گرفت درحالی که از محتوا و ابزار آن غافل بودند و می‌پنداشتند که به نفع منافع عامه است. مفروض این نگاه، عدم تفاوت بین بخش خصوصی و عمومی است. درحالیکه باید توجه داشت که بخش عمومی و خصوصی تفاوت مهمی دارند: در هدف (خدمت/سود)، در فراگیری (عمومیت و تنوع/ محدودیت و مشتری) و در ارزش (هنجاری/سود و قیمت). بخش بندی بازار و تاکید بر مشتریان سودآور عمده دلایل حرکت مدیریت دولتی نوین به سمت نابرابری بودند.

#### رالز، فردریکسون و اداره عمومی نوین:

اولین آثار عدالت، به کنفرانس مدیریت دولتی مینوبروک ۱ (دهه ۱۹۶۰) برمی‌گردد. جایی که والدو، فردریکسون و تعدادی دیگر از اندیشمندان مدیریت دولتی فضایی را فراهم می‌کنند و مساله عدالت طرح می‌شود ( Wooldridge & Gooden, ۲۲۳: ۲۰۰۹). نگاه آن‌ها متأثر از نظریه عدالت رالز است. ابتدا نظریه رالز را مطرح و در ادامه به نگاه فردریکسون می‌پردازیم.

تئوری عدالت رالز از دو زاویه قابل توجه است: ۱. نقش تئوری رالز در تکامل مدیریت دولتی در دوره بعد از جنگ جهانی. ۲. خدماتی که این تئوری می‌تواند ارائه دهد. بسیاری از اندیشمندان مدیریت دولتی، به رالز مراجعه کرده و کار او را مورد توجه قرار داده‌اند. شاید بیشترین تاثیر از نظریه رالز را جورج فردریکسون به خود اختصاص داده باشد اما این بدان معنی نیست که تنها اوست و فقط اوست که توانسته است، نظریه رالز را به خوبی وارد مدیریت دولتی کند بلکه فردریکسون مدخلی است مهم، برای ورود به حوزه عدالت در مدیریت دولتی.

رالز به صورت محدود به مطالعه و عمل حکمرانی در سازمانهای پیچیده پرداخته است. در حوزه نهادهای دولتی وی تنها به اصول قانونی سنتی مثل تفکیک قوا یا حاکمیت قانون اشاره دارد. در حوزه عملکردی دولت، وی بین وظایف اقتصادی دولت تمایز قائل می‌شود. این تمایز به عدم دخالت و نیز دخالت دولت در حوزه اقتصاد مطابق نگاه لیبرالیستی مربوط می‌شود. رالز تصمیم‌گیری مدیریتی را به عنوان شکل خاصی از تعقل‌گرایی سیاسی که محدودیت‌های خاص خود را دارد تعریف نمی‌کند بلکه اداره و تصمیم‌گیری را ناظر به اجرای قوانین بالادستی می‌داند.

وی همچنین، وابستگی جامعه به شکلی از مدیریت دولتی که مبتنی بر اصول نفع انگارانه کلاسیک بتهام و هیوم است را نفی می‌کند. وی به سیاست اداری نفع انگارانه منتقد است: اول این که وی رد می‌کند که نهادهای شکل دهنده ساختار اولیه و اصلی یک جامعه مطلوب، باید به مدیریت منابع اجتماعی جامعه به صورت کارا پردازند. دوم اینکه این اداره کارا، در خدمت اغراض بیطرفانه نیست بلکه جهت دار است (Esquith, ۱۹۹۷: ۳۲۸-۳۲۹).

ورود تئوری عدالت رالز به گفتمان مدیریت دولتی به سه سال قبل از انتشار «تئوری عدالت» رالز بر می‌گردد که در کنفرانس مینوروک ۱ در سپتامبر ۱۹۶۸ در دانشگاه سیراکوس، جورج فردریکسون، یکی از مهم‌ترین عناصر اداره امور دولتی نوین (NPA) را برابری اجتماعی است.

اداره امور دولتی کلاسیک به دنبال پاسخ به دو سوال بود: اینکه چگونه می‌توانیم خدمات بهتری را ارائه کنیم (کارایی) و چگونه می‌توان هزینه یک خدمت را کاست (صرفه جویی)؟ اما اداره امور دولتی نوین سوال دیگری را نیز افزود: آیا این خدمت، برابری اجتماعی را افزایش می‌دهد؟

در سال ۱۹۸۹، فردریکسون، نه مقوله مهم را برای اداره امور دولتی بیان می‌کند. سه مقوله «برابری اجتماعی، اخلاق و مشارکت شهروندی» را می‌توان به عنوان حوزه‌های اثر تئوری عدالت رالز در اندیشه وی و مدیریت دولتی دانست. وی بیان می‌کند که مدیریت دولتی به دنبال اصلاح بی‌عدالتی و رنج‌های جوامع دموکراتیک مدرن نیست، شهروندان باید حق انتخاب بیشتری در خدمات عمومی داشته باشند. بوروکراسی‌ها باید پاسخگوتر باشند. اراده شهروندان باید در تغییرات قدرت دخیل باشد. مسائلی از قبیل طبقات اقتصادی یا مسائل نژادی نباید در توزیع خدمات تاثیر بگذارند. و بنابراین فردریکسون به اصول عدالت اجتماعی رالز بازگشت (Esquith, ۱۹۹۷: ۳۳۱-۳۳۳). این ایده برخاسته از نقد وی به لیبرالیسم مطلوبیت‌گرای بتهامی بود و تمایل وی به قرائت جدیدی از لیبرالیسم که بتواند آزادی و برابری را با یکدیگر پیوند دهد؛ دو مساله ای که در ظاهر دو سر یک طیف بودند.

وی معتقد است که ایده انصاف نظریه رالز به خوبی مساله پویایی و چرخش قدرت را هدف گرفته است. این همان چیزی است که در لیبرالیسم کلاسیک تامین نمی‌شود. لذا اداره امور دولتی نوین به دنبال یافتن این نوع از دموکراسی است. نکته مهم این است که رالز به دنبال قرائت جدیدی از لیبرالیسم بود و فردریکسون به دنبال اجرای این نظریه در حوزه مدیریت جامعه. وی به دنبال تلفیق پلورالیزم و آزادی با مسائلی از قبیل حمایت از اقلیت ها بود. این همان چیزی است که در تلفیق آزادی و برابری نیز مطرح شد. از طرف دیگر، فردریکسون می‌خواست تا سطح موجود اخلاق را در شهروندان و نیز افراد ارائه کننده خدمات ارتقا دهد.

فردریکسون معتقد بود که عدالت در مدیریت دولتی تنها نباید محدود به عدالت اداری شود. عدالت اداری تنها محل رفع منازعات در حوزه مدیریت است که دادگاه با حکمی، به نتیجه پایان می‌بخشد. اما او بیان داشته که این عدالت باید در رفتار و نهاد خدمتگزاران عمومی و نیز شهروندان استقرار یابد و عدالت باید نصب العین مدیران دولتی در اجرا باشد.

نکته مهم دیگری وجود دارد و آن این‌که ورود این دسته اصول نظریه عدالت رالز به مدیریت دولتی همزمان با ایجاد یک سری مزایا، محدودیت‌هایی را نیز بر مدیریت دولتی تحمیل می‌کرد: با ورود مشارکت شهروندی، اخذ تصمیم چگونه انجام خواهد پذیرفت؟ چه روشی اخلاقی، برای این گفتگوها وجود دارد؟ فردریکسون برای حل این سوالات، مجدداً دست به دامان نظریه رالز شد و قراردادگرایی اجتماعی رالز را راه حل این مشکلات دانست. باید توجه داشت که همان دسته نقدهای نظریه رالز، مطمئناً به نظریه فردریکسون و اداره امور دولتی نوین وارد خواهد بود (Esquith, ۱۹۹۷: ۳۳۳-۳۳۷).

برای اینکه بتوانیم به نقدهای نظریه رالز و در ادامه نواقص نگاه فردریکسون را دریابیم، ابتدا نا به تبیین نظریه رالز پرداخته و سپس آن را نقد می‌کنیم:

نظریه عدالت رالز در سال ۱۹۷۱ در کتاب «تئوری عدالت» مطرح و فلسفه سیاست را جان تازه ای بخشید. نظریه عدالت رالز در جواب ناکارآمدی تئوری های جمع گرایانه مارکسیستی، فردگرایانه لیبرالیستی و سودگرایانه مطرح شد. این نظریه مبتنی بر «نظریه عدالت به مثابه انصاف» می باشد، که از نظریه قرارداد اجتماعی هابز و روسو و نیز فلسفه اخلاق کانت (سازندگرایی کانتی) نشأت گرفته است (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۰). در قرارداد اجتماعی، عدالت یک نهاد اخلاقی و اجتماعی و به تبع حاصل توافق عمومی در هر عصری است. بنابراین شرط اول این توافق عبارتست از امکان سهیم شدن همه افراد در توافق بر معنایی از عدالت (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۱۱).

نظریات رالز را می توان به دو بخش تقسیم کرد: یک بخش رویکرد اخلاقی که در کتاب تئوری عدالت مطرح شد. و بخش دوم رویکرد سیاسی که پس از تجدید نظرش در مورد نظرات قبلی او در کتاب لیبرالیسم سیاسی مطرح شد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۵۰).

#### دوره اول و کتاب تئوری عدالت:

رالز بیان می کند که منابع به صورت نسبی و متعادل، محدود است اما انسان ها هم ذاتا حریص هستند و هم به خاطر اهداف خود، تنها نفع شخصی را مدنظر دارند. این مساله موجب بروز نزاع میان افراد بر سر منابع خواهد شد. رالز با بیان اصول عدالت خود، هم به دنبال رفع نزاع است و هم می‌خواهد اصولی جهان شمول ارائه کند تا عدالت تحت تاثیر فرهنگ و سلاقی و ... تعریف نشود و موجب تعارض گردد (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۱).

## موقعیت آغازین<sup>۷</sup>:

رالز بیان می‌دارد که این اصول قابل‌تحصیل هستند به شرطی که انسانهای طراح اصول عدالت خود را در «موقعیت آغازین» ببینند (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۱). موقعیت آغازین یا اولیه در نظریه رالز برگرفته از «حالت طبیعی» در نگاه کانت است (حقیقت، ۱۳۸۶: ۳۷۹). با این تفاوت که موقعیت آغازین ناظر به زمان و جامعه خاصی نیست و برخلاف حالت طبیعی به ابتدای تشکیل جوامع باز نمی‌گردد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۶۲).

انسانها در شرایط عادی متفاوتند. در موقعیت اصیل افراد در پشت «پرده جهل»<sup>۸</sup> قرار دارند و بسیاری از این تفاوت‌ها و حقایق را نمی‌دانند: نه ارزش فردی و اجتماعی خود را می‌دانند و نه از وضع مطلوب آگاهند و نه وضعیت جامعه خود را می‌شناسند. آنها تنها در حد اجمال حقایق عام و «خیر اجتماعی»<sup>۹</sup> را می‌شناسند. این افراد سودجو اما از حسد بدور هستند. تصمیم آنها در چنین شرایطی مسلماً جانبدارانه خواهد بود (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۲). اما این افراد برای حل نزاع و سرعت در رسیدن اهداف خود سعی می‌کنند منطقی رفتار کنند زیرا رفتار جانبدارانه، آنها را به حل نزاع نزدیک نمی‌کند. آنها طوری تصمیم می‌گیرند که اگر در هر وضعیت اجتماعی قرار گیرند، بتوانند منافع خود را حداکثر کنند (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۳). به عبارت دیگر بر اساس قانون حداکثر حداقل رالز<sup>۱۰</sup>، افراد سعی می‌کنند نسبت به همه وضعیت‌ها تصمیم عقلانی<sup>۱۱</sup> بگیرند (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۲۱).

## اصول عدالت رالز:

۱. اصل آزادی برابر<sup>۱۲</sup>: برابری همه انسانها و آزادی آنها در برخورداری از حقوقی مثل آزادی بیان، آزادی اندیشه و ... . مقدمه این اصل، اصل رفاه نسبی است چراکه تا آن محقق نشود امکان توزیع آزادی برابری فراهم نمی‌شود.
۲. اصل برابری منصفانه فرصتها<sup>۱۳</sup>: دسترسی به موقعیتهای اجتماعی تحت شرایط مساوی برای رسیدن به این موقعیتهای به صورت رقابتی با معیار شرایط اکتسابی. مثل دسترسی به مقامات دولتی برای همه.
۳. اصل تفاوت<sup>۱۴</sup>: وجود تفاوت ناگزیر است اما باید کاری کرد که به نفع کم‌درآمدترین افراد جامعه باشد. در این اصل آخر علاوه بر تامین منافع فردی، منافع جامعه را نیز فراهم می‌کند. و در یک کلام همه این اصول به عدالت اجتماعی منجر می‌شوند (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۲).

بنابراین تعریف رالز از عدالت چنین است:

عدالت در اصل عبارت است از حذف امتیازات بیوجه و ایجاد تعادلی واقعی در میان خواسته‌های متعارض انسانها، در ساختار یک نهاد اجتماعی (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۱۵).

افراد جامعه در نگاه رالز ویژگی‌های زیر را دارند و بر اساس همین ویژگی‌هاست که عدالت را اعتبار می‌کنند:

۱. آزاد: به معنای اختیار داشتن در تحمیل تعهداتی بر خود.
۲. عاقل: اخذ موثرترین وسیله برای رسیدن به اهداف مشخص. «رفتار عقلایی»
۳. انتخابگر: افراد انتخابگرند اما به خاطر همکاری و تعامل اجتماعی مبنای آنها سود محوری نیست بلکه مبنای «برابری» و «نابرابری» است. یعنی وجود برابری در حقوق و وظایف و نابرابری در امور و مسائل اجتماعی چرا که در امور و مسائل اجتماعی، عایدی فرد به میزان مشارکت و همکاری او و تلاش او بستگی دارد (یونسی، ۱۳۸۵: ۶۵).

### تبیین نظریه رالز:

در نگاه رالز نفس عدالت و فضیلت بودن آن مهم نیست چرا که عدالت را مقوله ای بیرونی می داند. در این نظریه تصور اجرای عدالت و ادراکات جامعه از آن مهم است نه خود عدالت. این عدالت بیرونی، از طریق قراردادهای و اعتباریات عدالت، مفهوم و هویت می یابد. مبنای این نظریه «روابط و مناسبات اجتماعی» است (یونسی، ۱۳۸۵: ۹). مبنای معرفت شناختی نظریه رالز شهود و درک افراد از عدالت با وجود تکرر آنهاست. در یک توافق، افراد عادلانه بودن امری را اعتبار می کنند (یونسی، ۱۳۸۵: ۶۱). در حقیقت از نگاه رالز این ساختار نهادهای اجتماعی است که مهمترین نقش را در توزیع عادلانه حقوق، وظایف و ... دارد. حوزه بررسی مساله عدالت در نگاه وی تنها عدالت توزیعی است (توسلی، ۱۳۷۶: ۱۲۲).

عدالت در اندیشه رالز با وجود اینکه ناظر به سعادت است اما در تفاوت با دیدگاه فلاسفه اخلاق فضیلت، این غایتمندی ناظر به حقیقت خاصی نیست بلکه خیر را توافق جمعی مشخص می کند و در این توافق جمعی افراد امری را خیر می بینند که از نگاه آنان عادلانه باشد. بنابراین در نگاه وی خیر تابع عدالت است و نه عدالت تابع خیر زیرا که از قبل خیری وجود ندارد، هر آنچه حاصل اجماع باشد عدالت و به تبع خیر جامعه است (خزاعی، ۱۳۸۱: ۷۵). بنابراین در نگاه وی نقش نهادهای اجتماعی تنها ایجاد یک فضای بیطرفی است تا افراد با سلاقی متکثر بر اصول عدالت توافق کنند (توسلی، ۱۳۷۶: ۱۳۰). رالز در نظریه خود به دنبال ایجاد فضایی است با عدالت صوری محض تا از طریق آن و با توافق اجتماعی، محتوی عدالت مشخص شود (توسلی، ۱۳۷۶: ۱۳۳).

در نگاه وی جامعه ایده آل با جامعه عادلانه متفاوتند. جامعه آرمانی شامل همه فضایل متصور اجتماعیست اما جامعه عادلانه تنها به فضیلت عدالت اهمیت داده و ساختارهای اساسی اش را حول محور اصول و معیارهای عدالت اجتماعی سازمان داده است. از این رو ممکن است جامعه عادلانه از برخی فضایل اخلاقی دیگر مانند کارآمدی بی بهره باشد (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۵۲-۲۵۳).

هدف رالز از ارائه چنین نظریه ای، اثبات سازگاری لیبرالیسم و عدالت اجتماعی بود (اصغری، ۱۳۸۱: ۱۱۸). ابزارهای عدالت در این جامعه لیبرال-دموکراتیک عبارتند از: نظارت دولت بر اقتصاد آزاد، وضع مالیاتها و انتقال درآمدها، کاربرد

کامل منابع، توزیع ثروت، تامین حداقل معیشت لازم، برابری فرصتها و جلوگیری از تمرکز قدرت (حقیقت، ۱۳۸۶: ۳۸۱). تمایز اصلی نظریه رالز که موجب شهرت وی شد این بود که وی همانند کانت تلاش کرد تا میان عدالت به عنوان یک فضیلت و ارزشی اخلاقی و درون مایه اصلی لیبرالیسم، یعنی حراست از حقوق و آزادی فردی پیوند برقرار کند (واعظی، ۱۳۸۳: ۵۵). ارائه این نظریه با دو هدف اصلی بود: ۱. اینکه سلطه نفع انگاری را کنار بزند. ۲. اینکه شاخصی برای سنجش عادلانه بودن نهادهای اجتماعی در عدالت توزیعی را فراهم کند (واعظی، ۱۳۸۳: ۵۷) که مبنای اساسی در اثبات سازگاری لیبرالیسم و عدالت اجتماعی است.

### نقد نظریه:

۱. اصل ارزش برابر: در بعد معرفت شناختی، این دیدگاه امکان داوری بین حق و باطل را نمی‌پذیرد و نظرات مختلف را یکسان می‌داند (توسلی، ۱۳۷۶: ۱۳۸).
  ۲. نظریه عدالت رالز همانگونه که در ابتدای بحث مطرح شد، تنها به عدالت توزیعی پرداخته است لذا همه ابعاد عدالت اجتماعی را پوشش نمی‌دهد (توسلی، ۱۳۷۶: ۱۲۳).
  ۳. رالز معتقد به تعمیم نظریه خود بر کل جوامع و در زمانهای گوناگون است در حالیکه استدلالی بر آن ندارد (واعظی، ۱۳۸۳: ۶۷).
  ۴. آدم‌های این جامعه هرگز به سمت همکاری و همدردی با دیگران نخواهند رفت. مفروضات وضعیت نخستین غیر واقعی است چراکه:
    - ۱) انسان به طور طبیعی اجتماعی است و لذا ابتدائاً تحت تاثیر جامعه است تا گرایشات فردگرایانه. لذاست که انتخابش بیشتر متأثر از اجتماع است تا منافع فردی.
- جواب رالز: فرض می‌کنیم وضعیت نخستینی را که ابتدائاً نهادهای اجتماعی وجود ندارند و تنها منافع فردی حاکم است. که البته این فرض از واقعیت به دور است (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۲۴).
- ۲) از آنجا که قرارداد مبتنی بر انتخاب خودسرانه طرفین است لزومی بر مطابقت با خیر و صلاح فرد و جامعه ندارد. بلکه مبنای آن دفع شر دیگران و یا جلب نفع خود است. بنابراین تا زمانیکه مورد تهدید واقع نشوند عدالت را رعایت نمی‌کنند. از طرفی هم با فرض پذیرش قراردادگرایی رالز، هیچ تضمینی وجود ندارد که حتماً اصول عدالت رالز را بپذیرند چون ممکن است بر چیز دیگری توافق کنند (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۲۸-۲۹).
  - ۳) پنداشت افراد در جامعه از خیر و فضیلت بسیار متکثر است و امکان توافق وجود ندارد.
  - ۵) این قرارداد اجتماعی، فردگرایانه و مغایر با ارزشهای اجتماعی است. افراد را خالی از اهدافی می‌داند که هویتشان را شکل می‌دهد. در این نگاه اصالت با فرد است.



۶. بر اساس نظریه رالز کمک به فقرا، به خاطر قرارداد جامعه در کمک به یکدیگر است و نه به خاطر استحقاق آنها و هیچ مبنای دیگری در توجیه کمک به فقرا وجود ندارد. از طرفی هم منجر به تنبلی می‌شود و با این کار برای رسیدن به عدالت ظلم صورت می‌گیرد (افضلی، ۱۳۸۱: ۵۳).
۷. شرایطی که رالز به عنوان شرایط منصفانه بودن مسیر توافق بیان می‌کند خود نوعی ارزش داوری است و نیاز به اثبات دارد. مثل اینکه: اصل بر برابری است (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۲۶).
۸. افراد به جای قاعده حداکثر حداقل، در شرایط نامطمئن از قاعده «اصل دلایل ناکافی»<sup>۱۵</sup> بهره می‌برند (پيله فروش، ۱۳۸۵: ۲۹).

### دوره دوم؛ لیبرالیسم سیاسی و عدالت سیاسی

رالز پس از انتقادات بسیاری که به نظریه عدالت وارد شد، آن را مجدد بررسی کرد و حاصل را در اثر دیگر خود به نام «لیبرالیسم سیاسی» به رشته تحریر درآورد. وی از قرائت اخلاقی-فلسفی خود در نظریه عدالت فاصله می‌گیرد و در نظریه دوم، نظریه اش صرفاً سیاسی است (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۵۹). او دو نظریه لیبرالیسم سیاسی و عدالت سیاسی خود را فارغ از ابتناء بر یک نگاه جامع فلسفی مطرح ساخت (واعظی، ۱۳۸۳: ۲۲).

نظریه عدالت سیاسی به لحاظ محتوا و اصول چندان تفاوت اساسی با محتوای نظریه عدالت منعکس در کتاب نظریه عدالت ندارد، اما به لحاظ اهداف و کارکرد و نحوه توجیه و استدلال به گونه‌ای متفاوت سامان یافته است (واعظی، ۱۳۸۳: ۷۱). وی در نگاه متاخر خود ادعایی بر طرح یک نظریه جهان شمول ندارد و نظریه اش را برای جوامع لیبرال-دموکرات طرح می‌کند که پلورالیسم و نسبت از ذاتیات آن است (واعظی، ۱۳۸۸: ۲۵۱-۲۵۲).

نظریه عدالت سیاسی، اولاً به دنبال ارائه راهکاریست تا بین دو اصل آزادی و برابری شهروندان در جوامع دموکرات مدرن تعادل برقرار کند. از نگاه وی این مساله راهکار فلسفی-اخلاقی ندارد و تنها راهکار سیاسی پاسخگوست. راهکار سیاسی به دنبال یافتن مناسبترین تصور از عدالت است تا چهارچوب همکاری اجتماعی منصفانه و بادوامی را برای شهروندان آزاد و برابر فراهم آورد. رالز اصول عدالت خود را همین راهکار سیاسی می‌داند (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۰۸-۳۰۹).

ثانیاً این نظریه ناظر به مساله تساهل و تسامح در جوامع متکثر و پلورالیستیک نیز ادعای پاسخگویی داشت و معتقد بود بهترین رویکرد تساهل و تسامح برای مواجهه با آراء متکثر و رسیدن به اجماع در حالیکه آزادی عقیده و برابری آنها حفظ شود، در حاکمیت اصول «عدالت به مثابه انصاف» رالز است (واعظی، ۱۳۸۸: ۳۱۰).

### تکامل عدالت اجتماعی در مدیریت دولتی:

چگونه عدالت اجتماعی در نسل‌های مختلف مدیریت دولتی و خط‌مشی‌گذاری در بین دانشمندان این حوزه، گسترش می‌یابد؟ برای جواب باید عدالت را در گستره جهانی دید. چنانکه می‌دانیم مباحث عدالت اجتماعی بسیار کلی است و نیازمند آنیم تا شاخص‌های معرف عدالت اجتماعی را مشخص کنیم. ما باید نگاه جهانی در این مساله داشته باشیم تا مسائلی مثل دین، طبقه، جنسیت و .. را بررسی کنیم. چراکه نقش سیستم‌های سیاسی، ساختارهای اداری، هنجارهای فرهنگی و انتظارات و نیز فرایندهای دولتی‌ها را در کسب این عدالت اجتماعی بسیار پررنگ است (Wooldridge & Gooden, ۲۰۰۹: ۲۲۸). عدالت اجتماعی را می‌توان چنانکه نفع‌انگاران بیان داشته‌اند بسیار فردی دید و یا اینکه سطح آن را بالا برد و حتی عدالت بین نسلی را مطرح کرد. به هر حال هر موضوعی برای اینکه در مجامع علمی قوت یابد و صاحب‌متن، آموزش، نظریه‌های کاربردی و ... شود باید در خود اندیشمندانی را پرورش دهد که مبانی آن را استحکام بخشند.

### آموزش عدالت اجتماعی در دوره‌های آموزشی مدیریت دولتی:

به تناسب اینکه افراد معدودی در خصوص عدالت اجتماعی در مدیریت دولتی سخن رانده‌اند، نباید توقع داشت که در دوره‌های آموزشی مدیریت دولتی هم جایی برای عدالت اجتماعی باشد. باید توجه داشت که طرح عدالت اجتماعی متناسب با نظر فردریکسون با وسعت خود در سه قالب قابل آموزش است: مباحث اخلاق اداری، خصوصاً مساله عدالت اجتماعی و نظریه‌های آن و شاخص‌های کاربردی عدالت اجتماعی و سوم هم مباحث مشارکت شهروندی. اخلاق اداری و مشارکت شهروندی را به طور گسترده در متون آموزشی مدیریت دولتی می‌توان مشاهده کرد اما در باب نظریه‌ها و شاخصهای عدالت، چندان کار شاخصی موجود نمی‌باشد.

NASPAA به عنوان سازمانی که برنامه‌های آموزشی مدیریت دولتی را اعلام می‌دارد، بیان می‌کند که دوره‌هایی را که در آموزش مدیریت دولتی برقرار است باید عدالت اجتماعی را نیز در خود جای دهد. در هر حال رشد پژوهش در عدالت اجتماعی به شدت به آموزش عدالت اجتماعی در نهادهای آموزشی دارد. ما هم نیاز به انجمن‌های تخصصی و هم نیاز به نهادهای آموزشی در این زمینه داریم (Wooldridge & Gooden, ۲۰۰۹: ۲۳۰).

لازم به ذکر است که در کشورهای غربی دوره‌های عدالت و مدیریت دولتی وجود دارند و تا حد زیادی هم به عدالت اداری که ذیل مجموعه مباحث حقوق عمومی هستند، می‌پردازند اما متون آموزشی هنوز تغییر خاصی نیافته‌اند. در ایران هم عدالت پژوهی بسیار کند پیش می‌رود و نهادهای علمی تخصصی برای این مساله وجود ندارند. به تبع این مساله در مدیریت دولتی هم مباحث عدالت بسیار مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌است؛ به حدی که نه تنها متون آموزشی و مقالاتی در این خصوص به چشم نمی‌خورند بلکه هنوز برخی اساتید این رشته در وجود نسبتی بین عدالت اجتماعی و مدیریت دولتی در شک و شبهه به سر می‌برند.

## نتیجه‌گیری:

عدالت یکی از مهم‌ترین آرمان‌های بشری و مهم‌ترین غایت تشکیل حکومت‌ها در طول تاریخ بوده است و همواره این مدیران دولتی بوده‌اند که مجری این عدالت در نظام مدیریت جامعه بوده‌اند.

عدالت در طول تاریخ بشریت همواره با یک ابهام تئوریک و ماهوی روبرو بوده است. نظریه‌های عدالت، به عنوان مهم‌ترین اندیشه‌های بشری، سعی در تبیین این ماهیت داشته‌اند. از جمله این نظریه‌ها، نظریه انصاف، برابری، تناسب، شایستگی، استحقاق، اعطای حق و ... می‌باشند.

رشته مدیریت دولتی به تبع موضوع کلیدی خود، متأثر از نظریه‌های عدالت خصوصاً نظریه عدالت جان رالز شده است. نظریه رالز به دنبال توجیه لیبرالیسم و تلفیق طیف آزادی و برابری بوده است. گرچه این تأثیر در فضای مطالعاتی مدیریت دولتی چندان به چشم نمی‌آید اما به هر حال در این زمینه تا حدی اندیشمندان مدیریت دولتی، خصوصاً اندیشمندان پارادایم اداره امور عمومی نوین به بحث پرداخته‌اند. از جمله مهم‌ترین این اندیشمندان، جورج فردریکسون است. نظرات وی برگرفته از آراء جان رالز است. گرچه این تأثیر مزایایی برای مدیریت دولتی داشته است اما نقدهایی هم به آن وارد است.

برای غنی‌سازی مطالعات در حوزه عدالت اجتماعی مدیریت دولتی نیازمند آنیم تا در یک نگاه جهانی به تاسیس نهادهای علمی - تخصصی روی آورده و مسأله عدالت را برای جامعه علمی، خط‌مشی‌گذاران و مدیران دولتی و نیز جامعه برجسته سازیم. از سوی دیگر باید با نگرشی تحولی، محتوای آموزشی دوره‌های آموزشی مدیریت دولتی را نیز به این سمت متمایل سازیم.

## موضوعات عدالت پژوهی در مدیریت دولتی:

در همین راستا نویسندگان مقاله، موضوعات و محورهای مطالعاتی و پژوهشی حوزه عدالت در مدیریت و مدیریت دولتی را مطرح می‌کنند تا شروعی باشد بر تولید علم و گفت‌وگو سازی در این حوزه:

۱. چیستی و مفهوم شناسی عدالت سازمانی و عدالت در مدیریت
۲. فلسفه عدالت در مدیریت
۳. فلسفه عدالت سازمانی در اسلام و غرب (وضعیت موجود)
۴. مبانی ارزش شناختی عدالت در مدیریت: تبیین نسبت اخلاق و عدالت در مدیریت؛ دوگانگی یا ارتباط

۵. گونه شناسی نظریات عدالت سازمانی / عدالت در مدیریت

۶. روش شناسی عدالت پژوهی در مدیریت

۷. ترابط عدالت در مدیریت با سایر مفاهیم مدیریت

- |                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| ➤ کارایی                    | ➤ تعاون                      |
| ➤ اثربخشی                   | ➤ حق                         |
| ➤ رفتار شهروندی             | ➤ عقلانیت                    |
| ➤ سرمایه اجتماعی            | ➤ انصاف                      |
| ➤ آزادی و دموکراسی          | ➤ بهره‌وری                   |
| ➤ برابری                    | ➤ قانون                      |
| ➤ تصمیم‌گیری و اولویت‌گذاری | ➤ شایسته‌سالاری              |
| ➤ فرهنگ                     | ➤ ساختار                     |
| ➤ رقابت                     | ➤ مدیریت منابع انسانی        |
| ➤ انگیزش                    | ➤ ادراک                      |
| ➤ بازار و بخش خصوصی         | ➤ عدالت جغرافیایی / منطقه‌ای |

۸. چگونگی تحقق عدالت در سازمان

۱. تجارب موفق در زمینه تحقق

۲. شاخصها و معیارهای عدالت سازمانی

۳. الزامات پیشینی

۴. ابزارها

۵. علل بروز بی‌عدالتی و مصادیق بی‌عدالتی در مدیریت

۶. اقتضائات اجرای عدالت در یک حوزه خاص سازمان و مدیریت

۹. پیامدهای بی‌عدالتی در مدیریت

۱۰. عرصه‌های عدالت سازمانی و نیز عدالت در مدیریت (نحوه ورود و بسط عدالت در عرصه سازمان و مدیریت)

۱۱. ابعاد عدالت سازمانی: رفتاری، ساختاری، محیطی و ...

۱۲. چالش‌های نظری عدالت سازمانی و نیز عدالت در مدیریت

۱۳. نقدی بر سیاست‌های ناظر بر عدالت سازمانی

۱۴. مرزهای دانش در عدالت سازمانی در ایران / وضعیت دانشی عدالت در مدیریت در ایران

## منابع:

۱. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۴)، «بررسی و نقد نظریه عدالت جان رالز»، کتاب نقد، شماره ۳۷.
۲. اصغری، محمود (۱۳۸۱)، «مسأله عدالت در آراء جان رالز و شهید مطهری»، اندیشه حوزه، سال هشتم، شماره ۳.
۳. افضلی، جمعه خان (۱۳۸۱)، «نظریه عدالت رالز؛ عدالت خواهی یا عدالت ستیزی»، اندیشه حوزه، شماره ۳۷.
۴. پورعزت، علی اصغر ۱ (۱۳۸۷). مبانی دانش اداره دولت و حکومت (مبانی مدیریت دولتی). تهران: سمت، اول.
۵. پورعزت، علی اصغر ۲ (۱۳۸۷). مختصات حکومت حق مدار در پرتو نهج البلاغه امام علی (ع). تهران: انتشارات علمی-فرهنگی، اول.
۶. بیله فروش، میثم (۱۳۸۵)، «معرفی و نقد نظریه‌های عدالت اقتصادی بر اساس معیارهای نیاز، کارآمدی، مسئولیت فردی و کانتکس»، مجموعه مقالات پیشرفت و عدالت، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، مرکز تحقیقات.
۷. توسلی، حسین (۱۳۷۵)، مبانی نظری عدالت اجتماعی، تهران: بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.
۸. حقیقت، سید صادق (۱۳۸۱)، «اصول عدالت سیاسی»، نقد و نظر، شماره ۱۰ و ۱۱.
۹. خزائی، زهرا (۱۳۸۱)، «از عدالت فردی تا عدالت اجتماعی»، خردنامه صدرا، شماره ۲۹.
۱۰. دیباجی، سید محمدعلی (۱۳۸۷)، پیامبران دولتمرد؛ پژوهشی درباره مدل‌های حکومت دینی در قرآن، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، اول.
۱۱. لطیفی، محمود (۱۳۸۳)، «مبانی عدالت اجتماعی»، حکومت اسلامی، سال دهم، شماره ۱.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، عدل الهی، تهران: انتشارات صدرا.
۱۳. نصری، عبدالله (۱۳۸۲)، «حق و عدالت در اندیشه شهید مطهری»، قیاسات، شماره ۲۸.
۱۴. واعظی، احمد (۱۳۸۸)، نقد و بررسی نظریات عدالت، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، اول.
۱۵. واعظی، احمد (۱۳۸۳)، «نارسایی قرائت اخلاقی رالز از لیبرالیسم»، علوم سیاسی، شماره ۲۶.
۱۶. یونسی، مصطفی (۱۳۸۵)، «طرح برشی از عدالت در افلاطون و رالز»، پژوهش علوم سیاسی، شماره ۲.
۱۷. Frederickson H. George (۲۰۰۵), "The State of Social Equity in American Public Administration", **National Civic Review**: ۳۱-۳۸.
۱۸. Johnson, Richard G. & Borrego, Spiridion (۲۰۰۹), "Public Administration and the Increased Need for Cultural Competencies in the Twenty-First Century", **Administrative theory & praxis**, Vol ۳۱, No ۲: ۲۰۶-۲۲۱.
۱۹. Stephen L. Esquith (۱۹۹۷), "John Rawls and the recent history of public administration", **Journal of Management History**, Vol ۳, Iss ۴: ۳۲۸-۳۴۱.
۲۰. Svava, James H. & Brunet, James R. (۲۰۰۵), "Social Equity Is a Pillar of Public Administration", **Journal of public affairs education**, V ۱۱, No ۳: ۲۵۳-۲۵۸.
۲۱. Wooldridge, Blue & Gooden, Susan (۲۰۰۹), "The Epic of social equity; evolution, essence, and emergence", **Administrative Theory & Praxis**, Vol ۳۱, No ۲: ۲۲۲-۲۳۴.

<sup>۲</sup> این نظریه به شیوه بدست آوردن و انتقال دارایی ها و نیز به حفظ و شناخت حقوق ملکی نظر دارد تا به الگوی توزیع و بازتوزیع ثروت.

<sup>۳</sup> NPA

<sup>۴</sup> Svara, James H. & Brunet, James R., Social Equity Is a Pillar of Public Administration, Journal of public affairs education, V۱۱, N۳, ۲۰۰۵, pp۲۵۳-۲۵۸.

<sup>۵</sup> Johnson and Borrego

<sup>۶</sup> Theory of Justice

<sup>۷</sup> Original position وضعیت اصیل یا وضعیت آغازین یا وضعیت نخستین

<sup>۸</sup> Veil of ignorance

<sup>۹</sup> Social goods

<sup>۱۰</sup> افراد در شرایط نامطمئن بیشترین حداقل را انتخاب می کنند. و بین کمترین منافع راههای مختلف، بیشترین کمترین را انتخاب می کنند. چون در شرایط نامطمئن اصل بر حداقل منافع است که باید بین آنها انتخاب کرد.

<sup>۱۱</sup> Rational

<sup>۱۲</sup> The principle of the Greatest Equal liberty

<sup>۱۳</sup> The principle of Fair Equality of Opportunity

<sup>۱۴</sup> The Difference Principle

<sup>۱۵</sup> اصل دلایل ناکافی به نوعی مطلوبیت گرایی است. چون احتمال دارد که به جای هر کسی در جامعه باشد، خود را در جایگاه همه فرض می کند و به ازای هر نفر سعی در جلب بیشترین منفعت آن فرد می کند.